



در مسیر فردا

رضا شابهاری 

هنوز فصل بهار ۱۳۹۸ تمام نشده بود. به طور پاره وقت در مرکز دانش پژوهان شاهد، مشغول کار بودم که بنیاد شهید مسئولیت جدیدی به آقای دکتر کریمی (مدیر کل این مرکز) پیشنهاد داده بود: «مدیرعامل صندوق قرض الحسنه شاهد»

حالا! مانده ام بین زمین و هوا... بروم صندوق قرض الحسنه شاهد، یا بمانم در مرکز دانش پژوهان؟ یا اصلاً بروم دنبال سرنوشت دیگر؟

ترجیح هم همراهی با دکتر کریمی بود - رفیقی که از سال ۸۰ می شناختمش و کم و بیش او هم مرا. از طریق آقای محسنی پیغام دادم (رفیقی که دوستی اش دیرینه نبود و تازه با هم آشنا شده بودیم در همان مرکز). درحقیقت، خیلی نمی دانستم که چه کاری می توانم در صندوق انجام بدهم. گرچه با کار قرض الحسنه بیگانه نبودم و پیش ترها در بنیاد علوی، سکندار صندوق دانشجویان مناطق محروم بودم، ولی باید قبول می کردم که کار این جا، متفاوت تر بود. البته مطمئن بودم که دکتر - اگر مرا بخواهد - فراخور ذوق و توانم، کاری برایم دست و پا خواهد کرد. بعد آقای محسنی به من پیغام داد: «به شرطها؛ این که سر موقع بیایی و سر موقع بروی. این که تمام شغل های پاره وقتت را تعطیل کنی و زمانت را آزاد کنی و در اختیار مجموعه باشی و...» من گفتم: «به جز نیم روز سه شنبه مرا معاف کند.» این طور بود که پذیرفته شدم و کارم را شروع کردم: خیابان طالقانی، روبروی ساختمان بنیاد شهید، انتهای بن بست خوشبختی، ساختمانی باریک و دراز، با بر دوسه متری، طبقه پنجم (طبقه مدیرعامل و دفتر و مشاورانش) و محل

خدمت من، ضلع جنوب غربی و اتاقی درست کنج و همجوار با آقای محسنی، با فضایی نیمه روشن که باید وسط روز هم از چراغ استفاده می کردیم. البته این همسایگی، خود فرصتی بود برای تبادل اطلاعات تجربی و یادگیری از آقای محسنی و احساس غربی نکردن. از همان فردایش، اسناد اداری و مالی را ورق زدم، از جمله: دستورالعمل ها و اساسنامه بانک مرکزی و آشنایی با چارت و کارمندان ستاد و... این طور، چشم انداز صندوق را تصویر بستم در خیال و هنوز در گیرودار بودم که پیغام آمد از دکتر: «تدوین کنم مشق دیگری را؛ دستورالعمل اجرایی «اعطای وام کارکنان» (درست بعد از تدوین دستورالعمل انتصابات)». این شد آغاز ارتباط من با پرسنل صندوق. پرسنلی که این فضای باز مالی را برای خود فرصتی می دانستند مغتنم که اگر دیر به میدان بیایند، احتمالاً محروم خواهند شد از آن به بعد. همیشه خدا، این نگرانی برای کارمندجماعت هست که با رفتن یک مدیر و آمدن دیگری، گشایش یا محدودیتی به وجود بیاید. به هر تقدیر، فراخور اولویت، گشایش برای وام در چند حوزه شروع شد: وام خرید اتومبیل، وام تعمیر مسکن، وام مسکن و وام های ضروری و...

بعضی دعاگویم بودند و معدود افرادی هم گله مند از شیوه کار. خب، من داشتم به سبک بانک ها عمل می کردم؛ مَر قانون. ولی بودند کسانی که ناراضی بودند از وضعیت اعطای وام. یکی می گفت: «روزِ پیمان به دست قوزی افتاده» و یکی می گفت: «شاه می بخشد و شیخ علی خان نمی بخشد». ولی واقعیت این بود که من داشتم دستورالعمل را اجرا می کردم؛ همین! یکی دوبار هم دهن به دهن شدم با کسانی که تابه حال ندیده بودمشان. خلاصه معرکه ای به پا شد از طرف همین انگشت شماران و دیری نپایید که مسیر وام دهی به شیوه ای دیگر، راه عوض کرد و اختیار آن را از من گرفتند و به اهلش دادند... خبر موثق دارم که حداقل هر کدام از کارکنان صندوق، دوبار از این تسهیلات استفاده کرده اند (یکی هم خودم) و بعضی هایشان هم بیش از چهارمورد و پنج مورد! مهم این وسط، رضایت کارکنان بود و اصرارشان که الحمدالله به نتیجه رسید... ولی به تازگی زمزمه هایی می شنوم که برخی از تتمه حقوقشان که کفاف هزینه زندگی را نمی دهد، شکوه دارند. چون ظاهراً تا چهار سال درآمدشان را پیش خور کرده بودند این جماعت... امیدوارم به لطف تورم و افزایش حقوق سالانه، این کسری جبران شود، ان شاء الله!